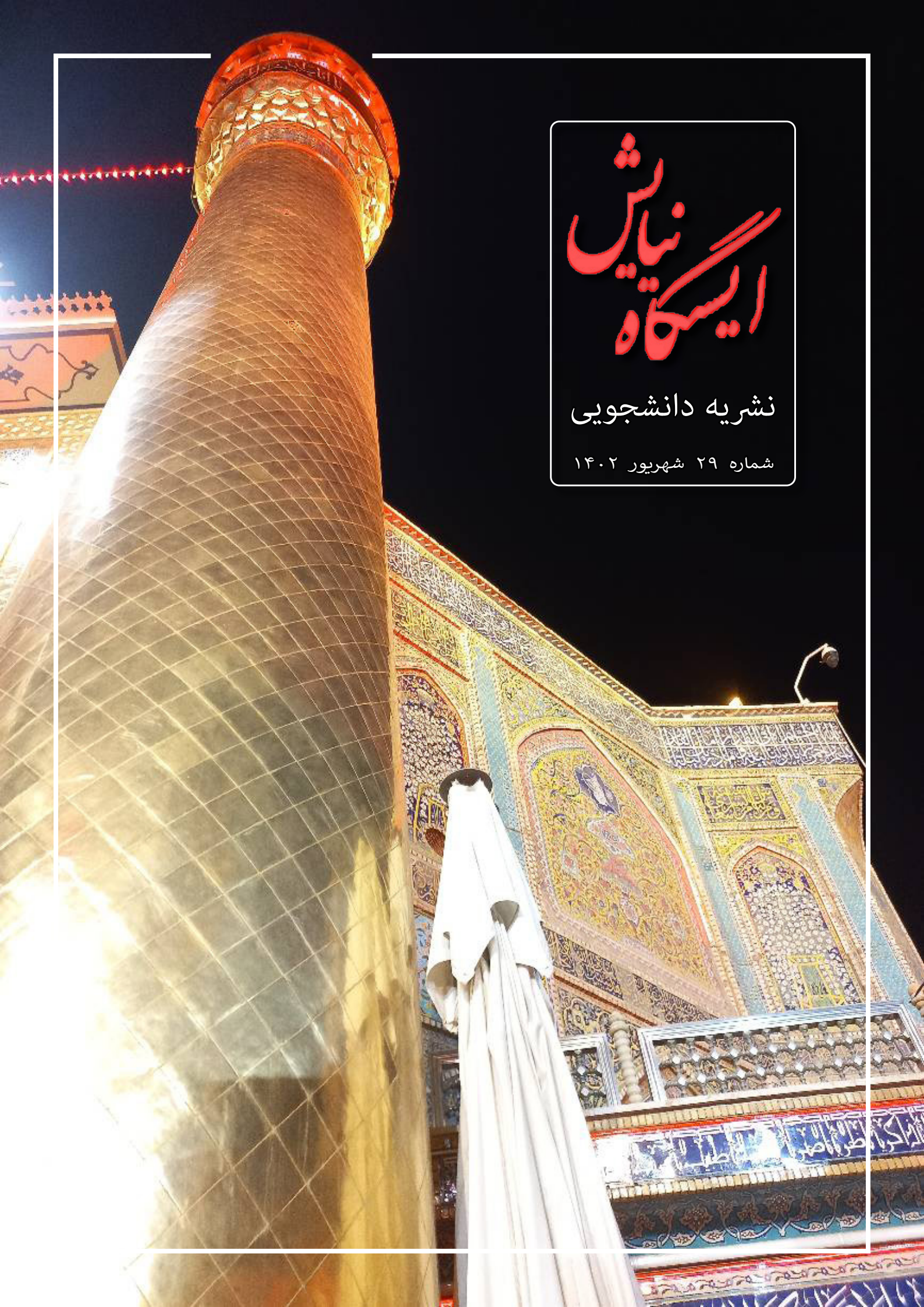


ايسگاه نشايش

نشریه دانشجویی

شماره ۲۹ شهریور ۱۴۰۲



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نشریه دانشجویی ایستگاه نیایش

عنوان: نشریه ایستگاه نیایش. شهریور هزار و چهارصد و دو
صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی
مدیر مسئول: محمدرضا مصری جانشین مدیر مسئول: علی برزویی
سردبیر: آیدا رحیم لو

تحریریه: سارا جلایی/حنانه مرجانی
/امیرحسین قاسمی/امیر بهروانی/علی برزویی/علی آسمانی
/محمدرضا قیصری/بیدمجنون/مهدی پناهی زاد
طراح جلد و صفحه آرا: محمدرضا مصری



این کسانی که این راه را طی کردند و این حرکت عاشقانه را و مؤمنانه را دارند انجام می‌دهند، واقعاً دارند حسنه‌ای را انجام می‌دهند. این یک شعار بزرگ است، لَا تُجَلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ، این بلاشک جزو شَعَائِرِ اللَّهِ است. جا دارد که امثال بنده که محرومیم از این جور حرکتها عرض بکنیم که «یا لیتنا کُنَّا معکم فنفوز فوزاً عظیماً».



مقام معظم رهبری، ۱۳۹۴/۰۹/۰۹



فهرست

سخن سردیر ۵

شیر زنان کربلا ۶

تو ای دل! پاسخ بده ۷

کربلایی شدی یا نه؟ ۹

خون نثار محبوب ... ۱۰

جز زیبایی ندیدم ۱۱

معرفی کتاب: حماسه حسینی ۱۳

عکس های ارسالی از اربعین ۱۴۰۲ ۱۵

دلنوشته های جهادی ۱ ۲۵

دلنوشته های جهادی ۲ ۲۶

دلنوشته های جهادی ۳ ۲۷

عکس های ارسالی از هجرت جهادی ۱۴۰۲ ۲۸

ارتباط با ما ۳۵

بسم الله الرحمن الرحيم

حال که نفس های تابستان به شماره افتاده، در شهریور ماهی که
پانزدهمین روزش با اربعین حسینی توأمان شده نشریه ایستگاه نیایش باری
دیگر افتخار همراهی شما را دارد.

باری دیگر با سخنان از جان برآمده نویسندگان نشریه ایستگاه نیایش
همگام و هم نوا شدیم.

این بار پای حرف دل جهادگران نشستیم، آنان که پای در میدان معنویت
گذاشته اند و روح شان را با ایثار و اخلاص و خدمت به خلق جلا داده اند.

از عاشورا گفتیم و زنان حماسه آفرین اش، زنانی که تابلویی از آزادی و ایثار
را به تصویر کشیدند و به روشنگری حقیقت قیام اباعبدالله (ع) پرداختند
و باری دیگر این مصرع در ذهن تداعی شد که: کربلا در کربلا میماند اگر
زینب نبود.....

آیدا رحیم لو



شیر زنان کربلا

نویسنده: حنا نه مرجانی

نمیگویی دخترت بدون تو چقدر غریب است...؟ دل کوچکش انتظار دیدنت را دارد... دستان کوچکش لمس دستان تو را میخواهد... هنوز یادش نرفته است که پدرش در حال رفتن به دیار عشق در گوشش زمزمه کرد: ای سکینه...! بدان که پس از من، گریه تو طولانی خواهد بود... تا زمانی که جان در بدن دارم مرا با اشک حسرت بار خود مسوزان... زینب اما... با صلابت ایستاده است، سخنان آتشینش دودمان یزیدیان را سوزانده، زینب پروانه وار گرد عزیزانش میچرخد اشک ها، بر دیدگان پاک میکند... دلداری میدهد مبادا طفلان برادر دلهایشان بلرزد و احساس بی پناهی کنند... آخر دیدگان به او دوخته شده است صبر در مقام زینب کم آورده است، آری او زینب است سرآمد شیر زنان قافله کربلا...

جان به جان افرین تسلیم کردند... بلکه برای مولایش که چگونه در نبود برادر ستون خیمه را بر زمین انداخته بود... وقتی بشیر بن جذلم خبر شهادت فرزندانش را به او داد، فرمود: رگ های قلبم را بریدی! فرزندانم و هر آنچه که زیر آسمان است به فدای اباعبدالله الحسین (ع) باد... در خانه اهل بیت پیامبر اما غوغایی دیگر برپاست... رباب گهواره دردانه اش را تاب میدهد... به سوگ شش ماهه اش نشسته است... علی اصغرش... طفل شش ماهه اش... که مظلومانه پیش چشم پدرش به شهادت رسید... گریان و تشنه لب... سکینه... در کنج خلوت خود برای خواهرش میگرید... دلش برای آن بازی های خواهرانه تنگ شده است... برای آن صورت نورانی و کوچکش... برای دل مهربانش... که طاقت دوری از پدر نداشت... و خیلی زود خودش نیز به او پیوست... آخ پدر... رقیه را با خود بردی ولی سکینه چه...؟

اربعین است... مدینه به سوگ نشسته است... اینجا دل، ماتم سرای ۷۲ تن بی سر است... میگویند یاسین شاید حسین بی سر باشد که خدا در کلامش آورده... اینجا وعدگاه دلسوخته های دشت نینواست... اینجا زینب از داغ سخن میگوید از لب های تشنه و جگرهای به آتش کشیده... کوچه های مدینه سراسر غوغا است... گویا زمین و زمان در هم امیخته شده اند، افلاکیان ناله سر میدهند... ام البنین مرثیه می خواند نه تنها برای فرزندان رشیدش که در راه معشوق



دل هر ساله با پای پیاده رهسپار
اویند؟ و اربعین.

ای دل! پاسخ بده که چگونه عشق
حضرت حسین بن علی علیه السلام
همه را مجنون ساخت تا برای هم
فدا شوند؟ چگونه شیطننت کودکی
را به مطیع شدن مبدل کرد؟ چگونه
خستگی کهنسالی را به شادابی شباب
شبیه ساخت؟ چگونه دشمنی
ها را ختم به دوستی کرد؟ چگونه
قدم های خسته را در بیابان روانه
ساخت؟ نه این یک اتفاق زمینی
نیست، همانا مصداق بارز {و رفعنا
لک ذکرک} اینجاست. آری این
اراده خداست که ندای حق طلبی
حضرت حسین بن علی علیه السلام
را در گوش دوران ها روانه ساخت
تا عالمیان از انس و جن ندایش را
بشنوند و به {هل من ناصر} او پاسخ

تو ای دل ! پاسخ بده...

نویسنده: علی آسمانی

نیست، آری از ذهن نباید درباره
عشق پرسید، ذهن محدود چگونه
قوت مقابله با عشق نامحدود را
دارد؟! باید از دل پرسید، باید از دل
درباره حضرت حسین بن علی علیه
السلام پرسید... آری، تو ای دل!
پاسخ بده که چگونه است بعد از
هزار سال، نامش دل صغیر و کبیر
را می سوزاند؟ چگونه است که بعد
از هزار سال هنوز صدای او می آید؟
چگونه است که از سال ۶۱ هجری
روز به روز به فداییانش افزوده
می شود؟ چگونه شد که میلیون ها

بسم رب العشق...

چگونه اتفاق افتاد؟ کی اتفاق افتاد؟
نمی دانم؛ هنوز هم سوال هایی در
ذهن دارم که نمی توانم پاسخش را
بدهم. شاید اصلاً اشتباه کردم که از
ذهن خود انتظار پاسخ داشتم، ذهن
بیچاره را توان پاسخ به این سوال



نشریه ایستگاه نیایش
شماره ۲۹ / شهریور ۱۴۰۲



نام اثر: عرش بر زمین افتاد (حسن روح الامین)

را این گونه ستود که «ما ملت امام حسینیم» خداوندا ما را با عشق حضرت حسین بن علی علیه السلام زنده بدار و بمیران.

و فقیر با عشق، تمام جان و مال خویش را بذل می‌کنند؟

آری عشق آن امام اشک، چنان است که تا دنیا دنیاست، ایناء آدم از انتهای جان فدای اویند. آری عشق حسین نه تنها قلب و روح مسلمانان بلکه قلب و روح تمام حق-طلبان را مسخر کرد. و در نهایت برای هر کسی جز نبی(ص) و آل او، اعتراف به عجز است در توصیف عشق بی‌انتهای حضرتش که هرچه گوئیم ذره‌ای از آن اقیانوس پهناور هم نیست.

خداوندا حسین محبوب توست و هر کس منسوب به حسین باشد هم محبوب توست. و آن شهید عزیز که نوکر حضرت امام حسین بن علی علیه السلام بود و ایرانیان

لبیک بدهند و قسم به ناله‌های آن سبط به ظاهر سه ساله حیدر کرار سلام الله که در جای جای مسیر کربلا تا شامات شنیده می‌شود؛ هر که به ندای سیدالشهدا پاسخ بلی داد و تا آخرین قطره خون بر سر عهد خود باقی ماند یقیناً در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سکنی گزیده است و شقی آن کس که گوش خود را از شنیدن ندای حقش... خداوندا چگونه عشق حضرت حسین بن علی علیه السلام باعث شد تا آن جوان ساده با ذکر او خون خود را در راه تو فدا کند؟ چگونه عشق او باعث شد تا آن مادر، از ۴ پسر رشید خود با ذکر او بگذرد؟ چگونه شد که آن پیرمرد با ذکر او قیام کرد و ملتی را به حق طلبی خواند؟ چگونه شد که غنی

کربلایی شدی یا نه؟ ...

نویسنده: محمدرضا قیصری

در مفهوم زیارت

برخی انگار همین که به کربلا رسیدند،

سلب مسئولیت شده اند،

بار را به مقصد رسانده اند و خلاص!

بعضی در تب و تاب زیارتِ قبه و ضریح

خود را به دل جمعیت زن و مرد می زنند؛

و عده ای دیگر

از همان موکب ها، مثل آوارگان جنگی

سلامی خالصانه به امام می دهند

و چشم انتظار پاسخ اند...

حسین (ع) صدا می زند: بیا

خوب گوش کن!

صدای قدم ها؛

صدای سایش کفش ها بر سینه جاده ها؛

کسی می گوید بیا!

چند روز است که در راهی و باز هم خسته نمی شوی.

چون تو خوب این صدا را می شناسی.

صدای حسین را که بی وقفه

می گوید بیا بیا بیا...

یادمان باشد:

شمر نمازش را میخواند،

روزه اش را هم میگرفت،

آشکارا هم فسق و فجور نمیکرد،

و شاید اهل رشوه و ربا هم نبود...

معاویه و ابن زیاد و عمر بن سعد هم همینطور...

یادمان باشد،

زیارت عاشورا که میخوانیم

وقتی رسیدیم به «و لَعَنَ اللَّهُ...» هایش:

لحظه ای به خودمان گوشزد کنیم:

نکند این «لعن الله...» شامل حال ما هم بشود؟؟؟؟!!!

مایی که گاه خودمان را

«ارزانتر» از شمر و عمر و ابن زیاد میفروشیم...

جمله ای بس سنگین از شهید آوینی:

«کربلا» به رفتن نیست...

به شدن است!..

که اگر به رفتن بود!

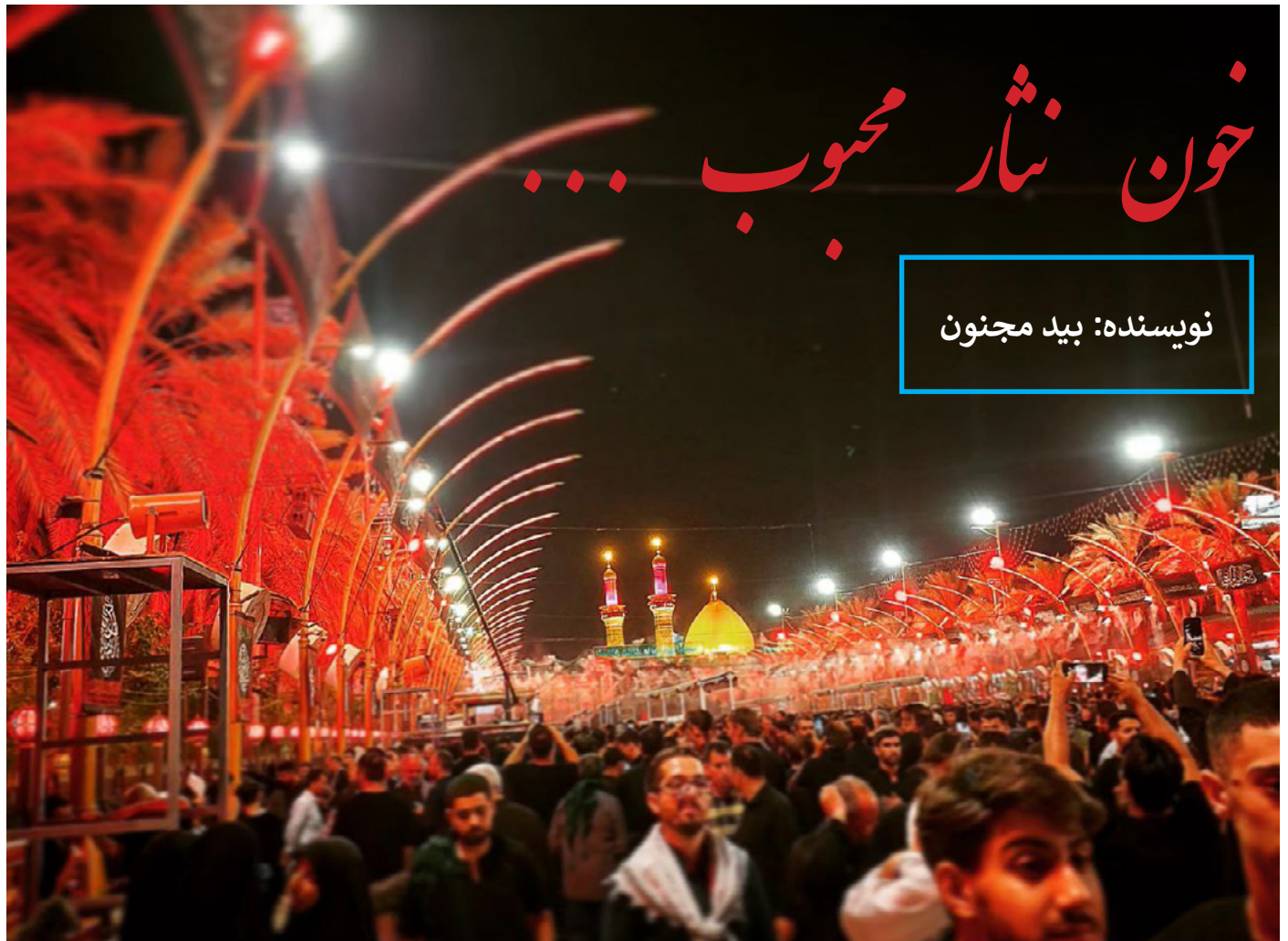
شمر هم «کربلایی» است!

کربلایی شاید رفته باشیم اما کربلایی هم شده ایم یا نه؟



خون نثار محبوب...

نویسنده: بید مجنون



و در هر لحظه و هر قدم با ذکر
کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا به
دنبال کربلای خود می‌گردد تا خون
خود را در آن نثار محبوب کند.

عمیق‌تر که می‌شوی شهر کربلا
را مقصد نمی‌بینی بلکه منزلگاهی
برای محو در بی‌نهایت شدن و
مستحکم‌تر شدن به سوی مقصد
حقیقی می‌بینی و جایی برای چشیدن
لذت آن مقصد بی‌نهایت.

و به راستی برای آنکه مقصدی
بی‌نهایت برگزیده است سکون چه
معنی دارد؟

سائر حسین قدم‌های خود را به
سوی شهر کربلا برمی‌دارد و زیر لب
با خود آن جملات آسمانی آوینی را
می‌گوید که کربلا را تو مپندار شهری
در میان شهرها و نامی است در میان
نام‌ها؛ نه کربلا حریم حق است و
هیچکس را جز یاران امام حسین
(ع) راهی به سوی حقیقت نیست.

به جای جای این عالم که می‌نگری
چیزی جز حرکت نمی‌بینی. آن
کالبدی که روحی در آن باشد سکون
ندارد و حتی آن کالبد بدون روح هم
به سکون رضایت نداده و در حرکت
است. به راستی که حرکت تنها و
تنها اتفاقی است که دیده می‌شود و
درک می‌شود و پذیرفته...

آنان که به خیال خود ساکن شده‌اند
سخت در اشتباه‌اند، که در سکون
آنان نیز حرکتی نهفته است که از
آن غافلند و چه زیباست در میان
این همه حرکت در عالم، حرکت به
سوی حق مانند قدم‌های سائری که
در طریق به سوی کربلا برمی‌دارد و
چه حرکتی از این بهتر و چه قدمی از
این مقدس‌تر، که مقصد این حرکت
را کربلا می‌بینی.



است که هر جنبنده‌ای را در وادی
تحریر سکنی می‌دهد.

اینجا جایست برای آموختن. باید
به اینجا بیایی تا معنی عشق را از آن
مرد کهنسالی بیاموزی که ایستادن
برایش دشوار است اما از راه رفتن
باز نمی‌ایستد، چرا که شوق دیدار
یار دارد.

باید به اینجا بیایی تا معنی وفای به
عهد را از کودکی بیاموزی که به ازای
هر قدم پدرش چند قدم برمی‌دارد
تا عقب نماند اما گله و شکایت
نمی‌کند چرا که قول داده کل مسیر
را با پای خود برود.

باید به اینجا بیایی تا معنی استواری

سفر آغاز شده است. سفری که
پایانش را چشم نمی‌بیند اما دل
چرا. سفری که ظاهرش زیباست و
باطنش زیباتر، زیبا از دید عارفان و
زیباتر از نگاه عاشقان.

سفری به وسعت جهان هستی؛
در یک سو ایرانی‌ها قدم می‌زنند،
در سوی دیگر عراقی‌ها و در مقابل
پرچم‌هایی به رنگ‌های گوناگون به
اهتراز درآمده. البته این از نگاه کوتاه
بین من است، چرا که وقتی از جانب
حسین به آنها می‌نگری همه در یک
سو و زیر یک علم اند.

اربعین حسینی جایی است که
مظلومیت ابا عبدالله تو را متاثر
نمی‌کند، بلکه محبوبیت ایشان

خز ز سالی ندیدم

نویسنده: مهدی پناهی زاد

گفت حسین کیست که عالم همه
دیوانه اوست؟

گفتم عالم را تو بینی؛ خود ملائک
در کف آن روی اوست.



عظمت اقیانوس باشد؟ زبان در
بیان بیش از این الکن است و قلم
در رقم آن قاصر.

گفت در یک جمله بگو چه دیدی؟
گفتم «چیزی جز زیبایی ندیدم»

جوان‌هایی را می‌بینم که همچون
کودکی که به سوی آغوش پدرش
می‌دود تا گریه‌اش را کسی نبیند، دوان
دوان قدم‌های آخر را برمی‌دارند.

سرانجام لحظه موعود فرا رسید و
یک آن خود را دیدم در جایی ورای
این عالم؛ بین الحرمین.

و کلام آخرم این باشد که بی‌شک
هر کس پا در اینجا بگذارد، زیبایی
بهشت چندان او را شگفت زده
نخواهد کرد.

هرچه از زیبایی این مسیر بگویم به
سان مشتی آب است در دستتان؛
این مشت آب چگونه تواند نماینده

را از آن بانوی سالخورده‌ای بیاموزی
که عصایش رو به زمین است
اما سرش رو به آسمان، همان که
مشقت‌های روزگار کمرش را خمیده
کرده، اما حال سختی این راه در
برابری زانو زده.

دیگر داریم پایان مسیر می‌رسیم
و سیلی از عاشقان را می‌بینم که
هدفشان از این راه یکی نیست اما
هدف راهشان چرا.

سیلی از جهادگران را می‌بینم
که سرزنش‌های خار مگیلان نیز
نتوانست آنها را از پا نهادن در این
راه باز دارد.

معرفی کتاب: حماسه حسینی

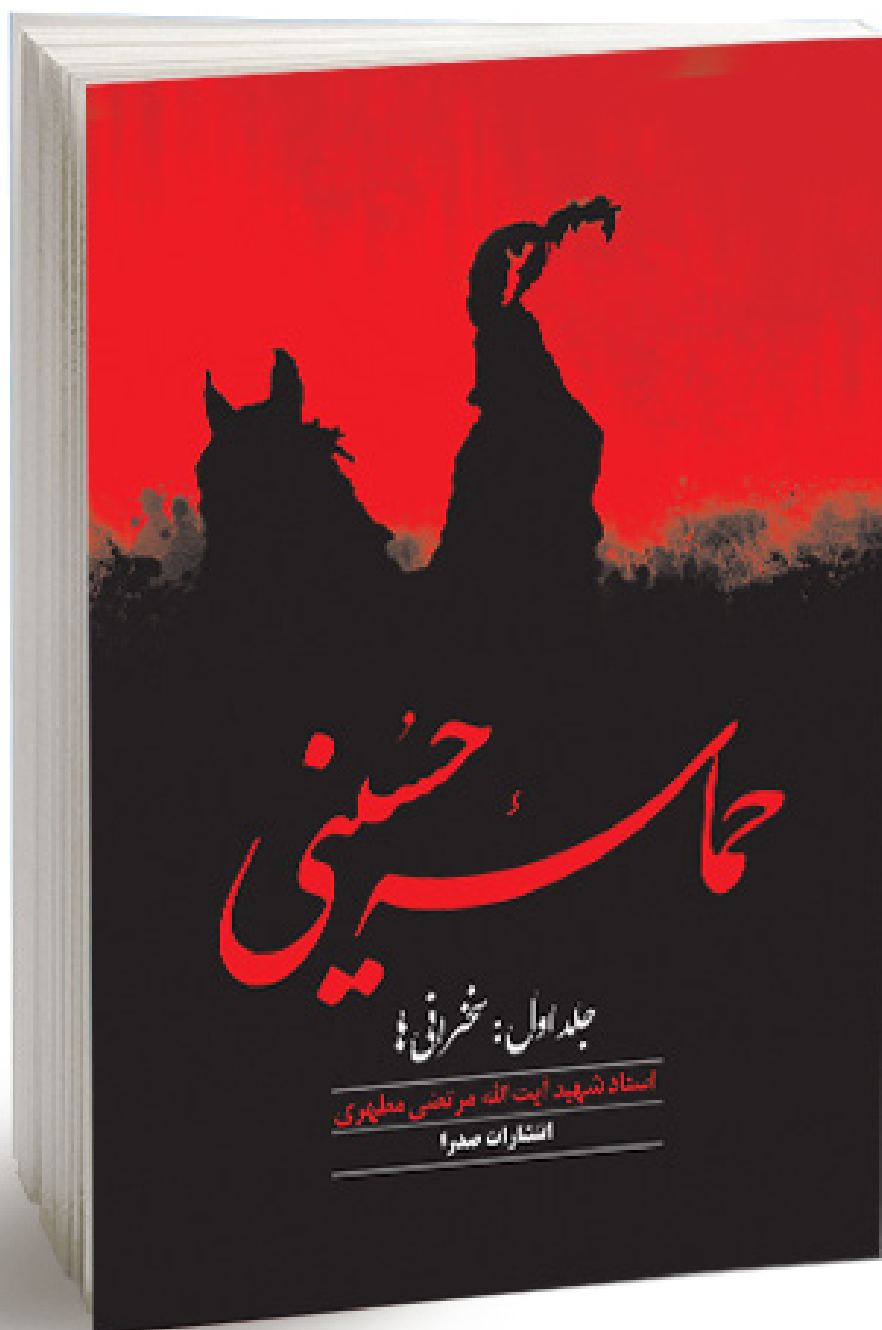
سارا جلائی:

بسم رب الحسین

معرفی کتاب حماسه حسینی:

ماجرای قلم برداشتن من از آنجایی شروع میشود که موسم سر ریز شدن موج شور و لبریز شدن عشق به سمت حقیقت تابان ولایت در جاده ای که آن سر قصه های همدلی و عاشقی اش ناپیداست، فرا رسیده است و نگاه عالم را مجذوب عظمت خویش کرده است. چراغ بصیرت را در دل های تاریک بر افروخته است. این همان نقطه ای از جغرافیاست که ذهن های پرسشگر را به دل تاریخ میکشاند، تا چگونگی خلق این اثر هنرمندانه-ی با شکوه زنده را بفهمد. سرنخ ها خبر از حماسه ای عظیم میدهد و این تنها انشعابی از اقیانوس حماسه حسینی است، آری حماسه! حماسه حسینی! این بود عنوان آن کتاب کم نظیری که خواندم. کتابی که از روزنه ای نو به افق های بلند آن سوی حادثه کربلا می نگرد. کتابی که ترجمان گوهر کلام بانوی اسوه آن واقعه بود؛ ما رایت الا جمیلا.

در جایی از کتاب خواندم: حسین یک شخصیت حماسی است اما نه آنطور که جلال الدین خوارزمشاه یک شخصیت حماسی است و نه



این نوع نگاه، عاشورا را در مداری فرا تر از یک مصیبت و تراژدی رصد میکند و علیت موج خروشان عاشقان حسینی را تبیین میکند. این نگاه است که به عزاداری ها و اشک های عاشقان حسینی ارزشی میدهد که بدین واسطه از افضل اعمال شمرده میشود. استاد شهید مطهری از دریچه عقلانیت و با کلامی جذاب قیام حسینی را در کتاب به تصویر میکشد و با غبارروبی از تحریفات این واقعه عظیم از حقیقت زلال آن پرده بر میدارد و اهداف قیام حسینی را به درستی تشریح میکند.

در جایی دیگر خواندم: در روز عاشورا حسین (ع) حد آخر مقاومت را میکند. دیگر وقتی است که بکلی توانایی از بدنش سلب شده است. یکی از تیراندازان ستمکار، تیر زهر آلودی را به کمان میکند و به سوی اباعبدالله می اندازد که در سینه اباعبدالله مینشیند و آقا دیگر بی اختیار روی زمین می افتد. چه میگوید؟ آیا در این لحظه تن به ذلت میدهد؟ آیا خواهش و تمنا میکند؟ نه، بلکه بعد از گذشت این دوره جنگیدن، رویش را به سوی همان قبله ای که از آن هرگز منحرف نشده است میکند و میفرماید: رضا بقضائک و تسلیم لامرک و لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین. این است حماسه الهی، این است حماسه انسانی.

این چنین قلم استاد، اشک های حماسی را برای چشمان با بصیرت عاشقان حسینی به ارمغان میآورد. لحظات شیرین چشیدن طعم حقیقت این واقعه ناب را برای شما دوستان نیز آرزومندم.



فرازی از پیام امام خمینی (ره)
به مناسبت دومین سالگرد شهادت آیت الله مطهری

● او با قلمی روان و فکری توانا در تحلیل مسائل اسلامی و توضیح حقایق فلسفی با زبان مردم و بی قلق و اضطراب به تعلیم و تربیت جامعه پرداخت. آثار قلم و زبان او بی استثناء آموزنده و روانبخش است و مواعظ و نصایح او که از قلبی سرشار از ایمان و عقیدت نشأت می گرفت، برای عارف و عامی سودمند و فرحزاست.

● ادعای اینکه کسی بگوید من کلید شخصیت کسی مانند علی علیه السلام یا حسین بن علی علیه السلام را به دست آورده ام، انصافاً ادعای گزافی است و من جرأت نمی کنم چنین سخنی بگویم، اما این قدر می توانم ادعا کنم که در حدودی که من حسین را شناخته و تاریخچه زندگی او را خوانده ام و سخنان او را - که متأسفانه بسیار کم به دست ما رسیده است - به دست آورده ام، و در حدودی که تاریخ عاشورا را - که خوشبختانه این تاریخ مضبوط است - مطالعه کرده و خطابه ها و نصایح و شمارهای حسین را به دست آورده ام، می توانم این طور بگویم که از نظر من کلید شخصیت حسین حماسه است، شور است، عظمت است، صلابت است، شدت است، ایستادگی است، حق پرستی است.

صفحه ۳۴ کتاب

ISBN: 964-5600-64-2



9 789645 600646

یک شخصیت حماسی ای مانند شخصیت حسین بن علی از نظر شدت حماسی بودن و از نظر علو و ارتفاع حماسه یعنی جنبه های انسانی نه جنبه های قومی و ملی، پیدا نخواهید کرد. حسین سرود انسانیت است، نشید انسانیت است، و به همین دلیل نظیر ندارد، و به جرات عرض میکنم که نظیر ندارد.

آنطور که رستم افسانه ای یک شخصیت حماسی است. حسین یک شخصیت حماسی است، حماسه انسانیت، حماسه بشریت، نه حماسه قومیت. سخن حسین، عمل حسین، حادثه حسین، روح حسین، همه چیز حسین هیجان است، تحریک است، درس است، القا نیروست... شما در جهان

عکس های
ارسالی از
اربعم
۱۴۰۲

۱۵

نشریه ایستگاه نیایش
شماره ۲۹ / شهریور ۱۴۰۲



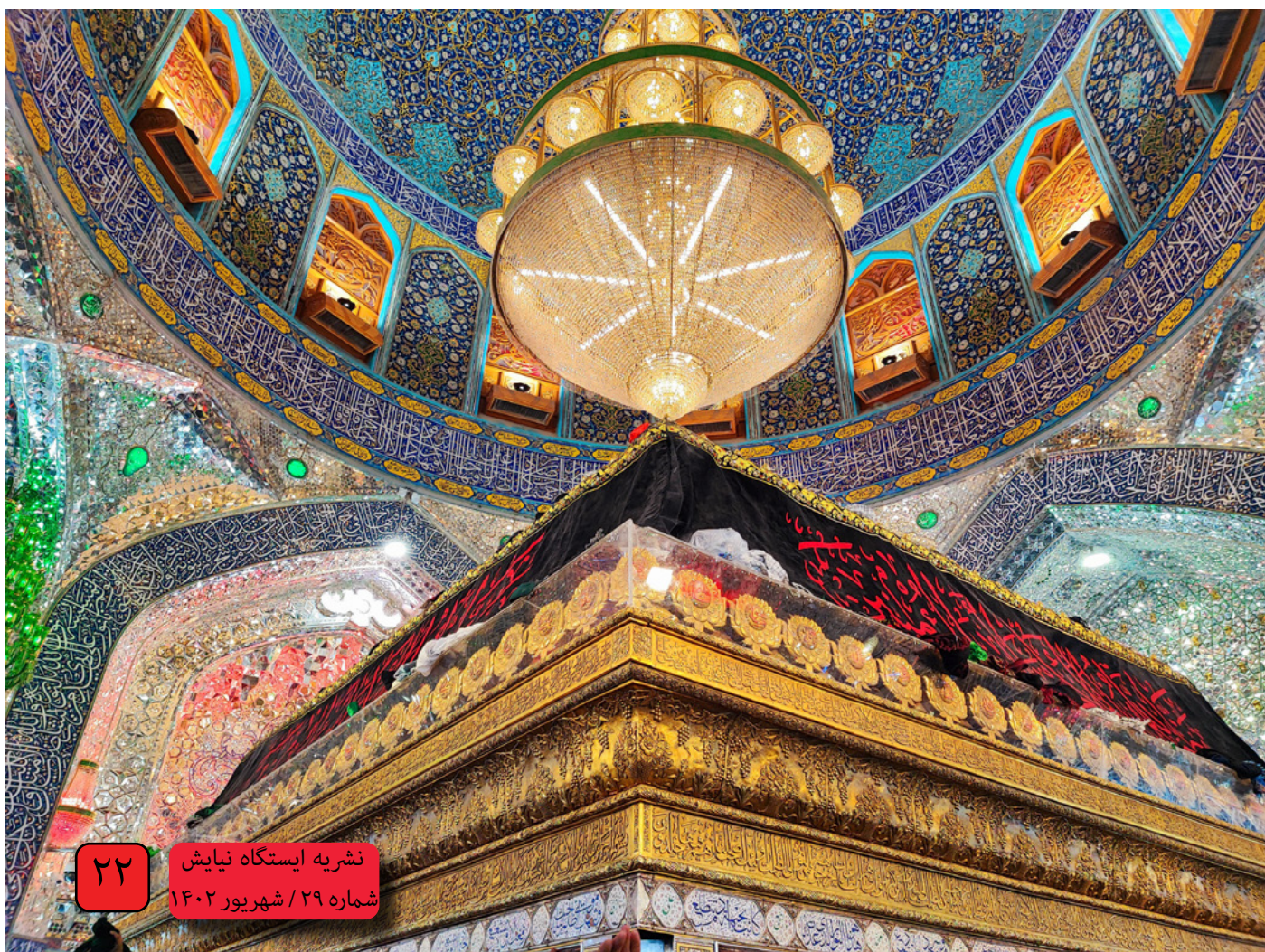


















دلوشت های جهادی ۱

نویسنده: امیرحسین قاسمی

های اردو این بود که متوجه میشدیم با تقسیم مسئولیت ها چقدر کارها سریع جلو میره. و مهم ترین بخشش اون روحیه کمک به دیگران و مردمی بود که به کمتر امکاناتی دسترسی داشتند و همین روحیه کمک و همدلی بود که برای بچه ها سختی های اردو رو هموار می کرد. گاهی پیش میومد به یک مشکل بر بخوریم یا حوادثی رخ بده اما اینکه برای اولین بار تو یه منطقه ای که تقریباً هیچی نداره چجوری بتونیم مدیریتش کنیم تونست این تجربه جدید رو موندگار تر کنه. در اخرم خسته نباشید میگم به همه بچه ها و دست اندرکارانی که تو این هجرت جهادی زحمت کشیدن و تجربه خوب و به یادماندنی رو رقم زدن.

و این موضوع باعث شد با سختی های هماهنگی و ساز و کار اردو بیشتر آشنا بشم. یک مورد دیگه اینه شاید مایه که تابستون رو درست استفاده نمی کردیم متوجه شدیم که میشه ادم ده روز یا یک هفته از خوابش بزنه از تفریحش بزنه ولی یه کار مفید و ماندگار انجام بده و به نظرم این اون شیرینی بود که انقدر بهمون میگفتن و تو اردو جهادی حسش کردیم. بیشتر میشه ازش این برداشت رو کرد پس تو زندگی روزمره هم میشه هر وقتی تحولی به وجود آورد. در مورد خود اردو بگم خب بچه هایی که تو گروه پشتیبانی بودن همگی زحمت کشیدند و چون یک هفته زودتر از همه اومده بودن بار زیادی رو دوش شون بود. یکی از حسن

بسم الله الرحمن الرحيم

از نظر بنده هجرت جهادی موارد متعددی داشت که به اختصار به بعضی از اون می پردازم. خب منی که ترم ۲ هستم و تو اردوهای قبلی تقریباً نقش یک مصرف کننده اردو رو داشتم. اما به قوی بحث و ماجرای جهادی فرق میکنه و میگن تو اردوهای عادی یه عده استفاده کننده های اردو هستن و یه عده کادر اردو. در حالیکه در جهادی ها به نظرم همه هم جزو کادرن هم استفاده کننده



هرچه بهتر برگزار بشه. شاید هیچ جای دیگه جز اردوی جهادی نشه همچین روحیه ای رو پیدا کرد. خلاصه این اردو با همه اتفاقاتش یکی از تجربیات جالب دوران دانشجوییم بود و خیلی خوشحالم که خدا توفیق حضور توی این جهادی رو بهم داد. دلم واسه همه بچه ها و مردم روستا تنگ شده. انشالله همیشه موفق باشند.

یکم گرم بود و کار کردن اونجا مشکل بود. برای فرار از گرما مجبور بودیم به رودخونه پناه ببریم و یکم آب تنی کنیم. مردم اونجا واقعا آدمای خونگرم و باصفای بودن و خب چون من زبون لری رو متوجه می شدم تونستم باهاشون ارتباط برقرار کنم. مردم محلی توی برگزاری اردو کمک های زیادی به ما کردن. این اردو با همه اردو های قبلیم متفاوت بود چون که توی جهادی های قبلی من به عنوان عضو تیم درمانی شرکت میکردم ولی توی شاه غالب اوضاع فرق میکرد و شخصا احساس بهتری داشتم. من به چشم خودم تلاش بچه های همه گروه ها رو دیدم و واقعا همشون خالصانه تلاش میکردن که اردو

دلوشت های جهادی ۲

نویسنده: امیر بهروانی

بنام خدا

راستش من اولش نمیخواستم وارد تیم پشتیبانی بشم ولی خب شرایط یه جوری پیش رفت که وارد گروه آقای خسرو پور شدیم. تیم چهار نفره ما که بعداً به ۷ نفر افزایش پیدا کرد تقریباً یک هفته قبل از بقیه بچه ها وارد یاسوج شد. شاید به همین دلیل حس و حال اردو یکم برای ما بچه های پشتیبانی متفاوت بود. هوای شاه غالب

این بوده که چون من زیاد توی اون موقعیت بودم لزوم اون کار رو متوجه شدم وگرنه بقیه بچه ها از روی عمد که اون کار رو فراموش نمی کردن. الان که به خونه برگشتم هنوز هم اون حس و حال رو دارم ولی میفهمم که کم کم داره کمرنگ میشه و این ذات انسان فراموشکاره. البته شاید بشه گفت همین هم باعث میشه آدم دوست داشته باشه دوباره به اردوی جهادی بره و اون فضا رو تجربه کنه. یک درس دیگه که اردوی جهادی به من داد این بود که اگر انسان معنا و هدف یک چیز رو بدونه حاضره خیلی کارها واسه رسیدن بهش انجام بده. ما اونجا دستاورد عینی اردو رو میدیدم. این خیلی لذت بخش بود که کار و تلاشی رو که داری انجام میدی هر چقدر هم سخت و طاقت فرساست ولی نتیجه شو خیلی زود میبینی و همین بهمون انگیزه ادامه دادن مسیر رو میداد. امیدوارم همه قدر اردوی جهادی رو بدونیم و از درس هایی که بهمون میده توی زندگی استفاده کنیم.



دلوشت های جهادی ۳

نویسنده: علی برزویی

بنام خدا

پشتیبانی بیشتر اوقات توی منطقه اسکان قرار داشت و متأسفانه زیاد با مردم اون مناطق ارتباط نداشتیم و من بیشتر دوست داشتم مستقیم با خود مردم صحبت کنم، وضعیت زندگیشونو ببینم و طرز فکرشونو بدونم ولی این مسائل زیاد پیش نیومد. به جای اون اما حس واقعی مسئولیت پذیری رو چشیدم. مسئولیت نه صرفاً به معنای پست و مقام بلکه به معنای وظایفی که هر انسانی توی زندگی عادی هم داره ولی به اونا توجه نمیکنه. حتی چیزای خیلی کوچیک به طوری که با خودم میگفتم چرا بچه ها فلان کار رو انجام نمیدن؟! خیلی بدیهیه که باید این کار رو انجام داد ولی انجام نمیدن. و حس میکنم به خاطر

من اولین بار بود که توی اردوی جهادی شرکت میکردم. همیشه توی ذهنم یه تصویر زیبا و مقدس از این اردوها داشتم و واقعا کسای رو که توش شرکت میکردن یه حساب ویژه براشون باز میکردم. حس و حال اردوی جهادی برای من با چیزی که انتظار داشتم متفاوت بود. البته بیشتر به خاطر تیمی بود که در اون قرار داشتم. تیم

عکس‌های ارسالی از هجرت جهادی ۱۴۰۲















برای اضافه شدن به ما فقط کافیه متن هاتون رو برامون بفرستید.
به کانالمون در تلگرام یا صفحه مون در اینستاگرام، اضافه بشین و از
اونجا با ما مرتبط بشین و توانایی خودتون در نوشتن رو ارتقا بدید



@Sbmu_niyayesh

